

حقوق مترجم ادبی؟

سخنی با مترجم ادبی ایرانی

خسرو ثابت قدم

روزها با خود در جدال بودم که آیا لازم است که بر این متن کوتاه مقدمه‌ای بنویسم یا نه؟ از سوئی به نظرم لازم می‌آمد، و از سوی دیگر می‌دانستم (و می‌دانم) که باز کردن باب این که چرا وضع ادبیات در میان ما ایرانیان چنین است که هست همان و، بستن آن نتوانستن همان (۱).

آخرش به این قناعت کردم که در تیترا بنویسم: «سخنی با مترجم ادبی ایرانی»، به این امید که خواننده غیر مترجم از خیر خواندن این متن بگذرد. و نهایتاً بسنده کردم به این چند کلمه زیر به عنوان مقدمه:

این نامه را از نشریه ترجمه به فارسی برگردانده‌ام. ترجمه به اصطلاح «نشریه داخلی» مترجمان ادبی آلمان است و در آن گاهی تجارب و خاطرات شغلی همکاران منتشر می‌شود.

Christa Schuenke

„Übersetzen,,

Nr. 4 / Oktober - Dezember 1998

مترجم ایرانی با خواندن این نامه با جنبه‌هایی از حقوق و شرایط کاری همکار آلمانی خود آشنا می‌شود و در می‌یابد که خود چه درمانده است. می‌بیند که او از بدیهیات و اولیه‌ها محروم است و قربانی فرهنگ «مجانی خوانی» (۲) هموطنانش قرار گرفته است.

(خسرو ثابت قدم، سال ۲۰۰۰ میلادی)

طرح اولیه قراردادی بود که در آن با زبانی مؤدبانه خواهش شده بود تا من نظرم را راجع به آن، در اولین فرصت ممکنه اظهار کنم. فرستنده «م»، انتشارات «آ»، هامبورگ. موضوع برمی‌گشت به رمان «هرمان ملویل» (۴)، (The confidence-Man)، که من آن را ترجمه کرده بودم، در سال ۱۹۹۱ جزو مجموعه (Dieterich) در انتشارات «گوستاو کپین هویر» در «لایپزیگ» به چاپ رسیده بود، سه هزار نسخه از آن به فروش رسیده بود، و سپس دیگر تجدید چاپ نشده بود.

در تابستان گذشته، دوستی که می‌خواست کتاب را بخرد، از کتابفروشی‌ها شنیده بود که این کتاب دیگر قابل سفارش نیست (نایاب است). من موضوع را از کتابفروشی‌ئی که مشتری‌اش بودم تحقیق کردم و بعد، در پائیز سال قبل، حق انحصاری ترجمه خودم را (۵) از انتشارات بازپس خواستم، بدون آن‌که مطمئن باشم که چنین کاری اساساً شدنی هست یا نه. انتشارات فوراً ترتیب اثر داد و ظرف دو هفته، جریان بازپس گرفتن حق انحصاری ترجمه تمام شده بود. چند ماه بعد «م» به من زنگ زد. گفت که دوستی او را متوجه ترجمه من کرده است و او مایل است که کتاب را در انتشاراتش بازنشر کند. برای او، این اولین باری بود که می‌خواست حق انحصاری بازپس گرفته شده‌ای را از مترجمی بخرد. من هم تا آن موقع ترجمه قدیمی‌ئی را به انتشارات جدیدی نفروخته بودم. در مکالمه تلفنی به طور کلی بر سر تصورات و انتظارات مالی یکدیگر صحبت کردیم و به توافق رسیدیم که من، پیش‌پرداخت اولیه کوچکی دریافت کنم و بعداً هم «به نوعی» در سود حاصله از فروش کتاب‌ها سهیم بشوم. این‌که «به نوعی» یعنی چه، قرار شد که هر کدام از ما جداگانه تحقیق کند که چکار می‌توان کرد.

پس از این مکالمه تلفنی، ابتدا موضوع را مسکوت گذاشتم، چون کارهای زیادی را که ارجحیت داشتند باید تمام می‌کردم. بعداً به ذهنم خطور کرد که بد نیست اگر که رونوشت ترجمه‌ام را (متن اصلی تایپ شده مدت‌ها بود که دیگر در دسترس نبود) که به عصر ماشین تحریر تعلق داشت، به طریقی به روی کامپیوترم ضبط کنم تا بتوانم به راحتی آن را مجدداً تصحیح کنم، اگر که قرار شد که انتشارات «آ» روزی روزگاری آن را واقعاً ... (هنوز باورم نمی‌شد که آن‌ها واقعاً چنین تصمیمی دارند).

این بود که به انتشارات زنگ زدم که آیا پول تاییست را قبول می‌کنند یا نه؟ در کمال تعجب من، پاسخ مثبت بود. بدون هیچ «دنگ و فنگی» با سه مارک بابت هر

صفحه موافقت کردند. به نظر می‌رسید که موضوع جدی شده است. و من هنوز کوچک‌ترین اطلاعی نداشتم که بابت فروش «کپی رایت» ترجمه‌ام چقدر باید طلب کنم. در همین حین و بین بود که در تعطیلات «عید روح‌القدس» - یعنی زمانی که هیچ‌کس به کسی هدیه‌ای نمی‌دهد - آن طرح اولیه قرارداد توسط فاکس به دستم رسید. ولی پیش از آن که آن را بخوانم، می‌بایست با هیجان درونی‌ام کنار می‌آمدم: «یعنی واقعاً هنوز هم انتشاراتی وجود دارد که به نظر مترجم دربارهٔ قرارداد احترام می‌گذارد»؟! چون معمولاً چنین است که قراردادهای ما را - طبق مرام می‌خواهی بخواه، نمی‌خواهی نخواه - می‌اندازند جلویمان و تازه عصبانی هم می‌شوند اگر که ما ابراز نظری بکنیم و اصلاحاتی را خواستار بشویم. چون معمولاً جواب می‌دهند که «قرارداد تمام شده و دیگر نمی‌شود تغییرش داد». چند مرتبه من چنین چیزی را شنیده باشم خوب است؟ و جالب این‌جاست که منظورشان از «قرارداد تمام‌شده و منعقدشده» آنست که انتشارات (و نه مترجم) آن را امضاء کرده است. یعنی امضای مترجم صرفاً فرمالیته قلمداد می‌شود. حتی گاهی هم می‌گفتند: «اگر اینطوری پیش بروید، در آینده نمی‌توانیم با شما همکاری بکنیم. رئیس‌مان تازگی می‌پرسید، مجبوریم با خانم ... کار بکنیم؟ او که دائماً در دسر درست می‌کند».

ولی برگردیم سر اصل موضوع. در این‌جا، شمه‌ای از مزایایی را که این انتشارات کوچک، بابت کتابی که حدود ۱۰ سال پیش چاپ شده است در اختیار مترجم قرار می‌دهد، به اطلاعاتان می‌رسانم:

- ۱- سهم شدن مترجم به میزان ۵۰ درصد در سود حاصله از قطع جیبی کتاب.
- ۲- انتشارات خودش به امور مربوط به «حقوق جانبی» (۶) رسیدگی می‌کند (به همهٔ آن‌ها)، و ۱۵ درصد از این حقوق را برای خود، و ۸۵ درصد را برای مترجم محفوظ می‌دارد.
- ۳- مترجم هنگام عقد قرارداد، پیش‌پرداختی معادل ۲۲۰۰۰ مارک دریافت می‌کند. سهم او از فروش، بابت هر جلد کتاب فروخته‌شده، ۸ درصد خواهد بود (۸ درصد از قیمت فروش در کتابفروشی). از نسخهٔ ۲۰۰۱ به بعد، این سهم به ۱۰ درصد، و از نسخهٔ ۴۰۰۱ به بعد، به ۱۵ درصد افزایش خواهد یافت. چنان‌چه بیش از ۱۰۰۰۰ نسخه به فروش برسد، سهم مترجم به ۲۰ درصد افزایش خواهد یافت.

- ۴- تعداد «نمونه‌های مجانی» نیز به شکل غیر معمولی سخاوتمندانه است: ۱۵ نسخه.
- ۵- مترجم حق خواهد داشت که هر تعداد کتاب که بخواهد، با تخفیف موسوم به «تخفیف نویسندگان» - یعنی ۵۰ درصد - از انتشارات بخرد. میزان این تخفیف نیز به طور غیر معمولی بالاست.
- ۶- انتشارات موظف است که اثر را، ظرف ۱۸ ماه پس از دریافت آخرین نسخه تصحیح شده، منتشر کند. مترجم آزاد است که خودش زمان تحویل نسخه نهایی را تعیین کند.
- ۷- تسویه حساب و تعیین سود مترجم، هر سه ماه یکبار انجام می‌شود. پس از محاسبه سود مترجم، این مبلغ فوراً به او پرداخت خواهد شد.

تنها چیزی که من در این قرارداد جایش را خالی یافتم ماده مربوط به «ذکر نام مترجم» در کتاب بود (۷). خواهش کردم تا این نقص کوچک را برطرف کنند و پرسیدم که آیا ممکن است که نام مرا به روی جلد هم ذکر کنند؟ این نکات هم تصحیح شد و قرارداد تصحیح شده توسط فاکس برایم ارسال شد.

از آن زمان تقریباً سه ماه می‌گذرد. همه جوهی را که می‌باید پرداخت می‌شده، سر وقت پرداخته‌اند. پیش‌پرداختم را دریافت کردم و خانم تاپیست هم مدت‌هاست که اجرتش را دریافت کرده است. اواسط آگوست متن نهایی را تحویل دادم و فعلاً در حال حروفچینی‌ست.

باشد که این داستان افسانه‌وار اما واقعی، پشت همه همکارانی را که به دل و جرأت نیاز دارند، در بستن قرارداد، در طلب کردن حق ترجمه، و در مسائل مربوط به سهم شدن در سود، برای آینده گرم کند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- اگر «وضع ادبیات» در ایران را ملاکی برای سنجش میزان پیشرفت کل کشور فرض کنیم، آن‌گاه باید اعتراف کرد که ما هنوز «غارنشینیم». سرآنه مطالعه از یک سو؛ بی‌حقوقی ادیبان از سوی دیگر؛ عدم پرداخت حق الزحمه‌ها و حق‌التحریرها و حق‌الترجمه‌ها از سوی دیگر؛ کلاهبرداری‌های بسیاری از ناشران از سوی دیگر؛ دزدی‌های ادبی از سوی دیگر؛ و این همه تازه سوای معضلات سیاسی‌ست.

۲- ما ایرانیان عموماً که اصلاً نمی‌خوانیم. حتی مهندسين و دکترهایمان هم نمی‌خوانند. اگر هم بخوانیم، دوست داریم که پولی بابت متن ندهیم و مجانی بخوانیم. نمونه‌هایی سراغ دارم که روزنامه‌ای را از کشوری به کشور دیگر فرستاده‌اند، آن را کپی کرده‌اند و در بین هم چرخانده‌اند، اما یک نسخه از آن را نخریده‌اند. این نوع از «مجانی خوانی» هیچ ارتباطی به «ضعف مالی» ندارد. بلکه یک نوع عادت و فرهنگ است. این عادت و فرهنگ مخرب را خود مطبوعاتی‌ها و نشریاتی‌ها و ادیبان ایرانی بنیان نهاده‌اند و به آن دامن زده و می‌زنند.

۳- به آلمانی (Pfungsten)؛ به انگلیسی (Whitsun)؛ یک عید مسیحی است.

۴- (Herman Melville)، در ایران بیشتر به کتاب «موبی دیک» اش معروف است.

۵- منظور همان «کپی رایت» است. همان‌طور که صاحب اثر (نویسنده) دارای کپی رایت اثر خود می‌باشد، مترجم ادبی هم صاحب کپی رایت ترجمه خود است.

۶- حقوق جانبی یک اثر، یکی از آن چیزهایی است که جایز در ادبیات و جامعه ایران خالی است.

هر متنی صاحبی دارد. چنان‌چه فرد ثالثی بخواهد از این متن استفاده کند، باید با صاحب متن تماس گرفته، از او کسب اجازه نموده، به او حق استفاده از متن بدهد. برای نمونه: کانال‌های تلویزیونی؛ رادیوها؛ کتاب‌های درسی مدارس؛ دانشگاه‌ها؛ تئاترها؛ شرکت‌های فیلم‌سازی؛ موزه‌ها؛ کانون‌های فرهنگی؛ کانون‌های هنری؛ و امثالهم.

۷- در حالی که مترجمان ادبی ایرانی هرگز با این موضوع مشکلی نداشته‌اند، مترجمان آلمانی سال‌ها با ناشران جنگیده‌اند تا به این حق خود برسند که نامشان به روی جلد آورده شود. تازه در ۴-۵ سال اخیر نام مترجم، خیلی ریز و پنهان، اغلب هم نه به روی جلد، ذکر می‌شود.
